

تعامل یا تقابل چین با آمریکا در خلیج فارس؟

سید داوود آقایی^۱

استاد گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

علیرضا اکبریان

دانش‌آموخته ارشد رشته مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۵ - تاریخ تصویب: ۸۹/۲/۴)

چکیده

این مقاله بر آن است تا نوع روابط چین با آمریکا و روابط این دو در خلیج فارس را بررسی کند. سیاست خارجی چین از زمان دنگ شیائوپینگ با دیدی واقع‌بینانه به دنبال بهبود و توسعه روابط خود با آمریکا قرار گرفت. در این زمینه در منطقه خلیج فارس تعامل این دو کشور به طرف همکاری و دوری از درگیری سوق پیدا می‌کند و چین در جریان بحران‌هایی که در دهه‌های اخیر در این منطقه صورت گرفته، یک رویه عمل‌گرایانه و واقع‌گرایانه اتخاذ کرده و با دوری از هر سیاست و مشی رادیکال و عجولانه در جهت منافع ملی خود گام برداشته و بدین وسیله سعی کرده است با فاصله گرفتن از سیاست‌های ایدئولوژی‌گرایانه، در جهت اعتمادسازی و چالش‌زدایی با آمریکا گام بردارد و از تقابل پرهیزد و در جهت تأمین بیشتر منافع خود با سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همکاری کند. البته تعامل چین با آمریکا با حفظ منزلت و حیثیت چین در مقابل یکجانبه‌گرایی و قدرت‌طلبی آمریکا صورت گرفته است که ویژگی خاص سیاست خارجی چین در گذر از بحران‌های فی‌مابین روابط خود با آمریکا در منطقه خلیج فارس بوده است.

واژگان کلیدی

آمریکا، تقابل، خلیج فارس، سیاست خارجی چین، همکاری.

مقدمه

با توجه به قدرت یافتن چین در دهه‌های اخیر و یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا که خود را ابرقدرت جهانی می‌داند و با توجه به اینکه احتمال رویارویی میان قدرت‌ها همیشه بوده است، تعامل این دو، و گذر از تقابل میان یک قدرت تازه ظهوریافته و دیگری ابرقدرت بازمانده از جنگ جهانی دوم، به توجه و بررسی نیاز دارد. آنچه در این مقاله اهمیت دارد بررسی تعامل این دو کشور در منطقه خلیج فارس است؛ جایی که چین به دلیل داشتن منافع خاص خود توانسته در چند سال گذشته حضور بیشتری یابد. با توجه به اینکه این منطقه در چند قرن اخیر شاهد حضور قدرت‌های زیادی بوده است و اکنون آمریکا این منطقه را جزء منافع ملی خود می‌داند، به طوری که از اوایل قرن بیست و یکم مبادرت به دو جنگ و حضور مستمر نظامی در این منطقه کرده است.

پس از جنگ جهانی دوم و استقلال بسیاری از کشورهای منطقه خلیج فارس این منطقه جزء حوزه نفوذ آمریکا قرار گرفت و آمریکا شروع به بستن قراردادهای دفاعی دوجانبه با کشورهای حوزه خلیج فارس کرد و فقط تا حدودی عراق جزء کشورهای طرفدار غرب قرار نگرفت، سپس آمریکا با اتخاذ دکترین دوستونی به وسیله ایران و عربستان از دهه ۱۹۷۰ وقوع انقلاب اسلامی ایران، امنیت را در این منطقه در دست گرفت. تا این زمان به سبب تقابل دو ابرقدرت جنگ سرد، آمریکا از نفوذ کشورهای بلوک کمونیست در منطقه به شدت جلوگیری می‌کرد و به وسیله کشورهای حامی در منطقه با قدرت گرفتن کمونیست در منطقه همانند جنگ داخلی در عمان و جنگ یمن جنوبی و شمالی، جلوگیری می‌کرد و با عدم دخالت مستقیم در منطقه از تقابل دو ابرقدرت در منطقه جلوگیری به عمل می‌آمد، ولی پس از ایجاد رابطه آمریکا با چین و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شکست دکترین دوستونی آمریکا در منطقه و سپس جنگ ایران و عراق و شکل‌گیری GCC و در نهایت فروپاشی شوروی سبب شد تا آمریکا با شروع جنگ اول خلیج فارس، به صورت مستقیم امنیت منطقه را در دست بگیرد. ولی پس از مدتی کشورهایی مثل چین به دلیل رشد اقتصادی خود به ویژه در یک دهه اخیر و با عنوان یک کشور دوست آمریکا کم‌کم شروع به نفوذ در این منطقه کردند و برای انعطاف نشان دادن آمریکا سعی کردند در بعضی موارد سیاست خود را همسو با آمریکا قرار دهند.

سیاست خارجی چین پس از تکامل، تعدیل و توسعه، اینک با نگرش به آینده چندقطبی شدن ساخت جهان و جهانی شدن اقتصاد به طور مستمر توسعه یافته است. چین با روی کار آمدن دنگ شیائوپینگ و انجام اصلاحات اساسی در امور اقتصادی و تا حدودی در امور سیاسی و نظامی تا حدی از انزوای دوره مائو خارج شد و این تغییرات به بخش‌های دیگر سیاست خارجی سرایت پیدا کرد. در شروع اصلاحات هدف اصلی، توسعه اقتصادی چین بود

و رهبران برای پیشبرد اقتصاد کشور به سیاست درهای باز و به‌ویژه ایجاد مناطق ویژه اقتصادی و ساحلی پرداختند که لازمه این امر حضور شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران کشورهای دیگر به‌ویژه کشورهای اروپایی و آمریکایی بود. به همین منظور این کشور برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی و همچنین جلب حمایت سیاسی کشورهای دیگر به‌ویژه قدرت‌های بزرگ دست به یک‌سری اصلاحات اقتصادی سیاسی زد تا بتواند با انعطاف‌پذیری خود جایگاهی در بین کشورهای دیگر پیدا کند.

رهبران چین با درک شرایط نظام بین‌الملل و طرح‌ها و برنامه‌های کلان خود از دهه ۱۹۸۰ درصد برآمدند تا روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای دیگر ارتقا دهند. در طول این مدت رهبران چین ضمن نگر داشتن و ارتقای اقتصاد کشور و همچنین توسعه تدریجی سیاست خارجی تصمیم گرفتند روابط سیاسی و اقتصادی خود را نسبت به قبل افزایش دهند، به همین دلیل از میانه‌های دهه ۱۹۹۰ و به‌ویژه پس از بحران‌های تنگه تایوان از ۱۹۹۵-۱۹۹۶ درصد تسریع صلح و تلاش برای ایجاد نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی جدید از طریق مذاکره با شرکای استراتژیک به‌ویژه قدرت‌های بزرگ در جهان برآمدند. در نتیجه از اوایل دهه ۱۹۹۰ پکن روابط با آمریکا را با رویکرد جدید چالش‌زدایی شروع کرده و در سطوح مختلف و به‌ویژه در زمینه اقتصادی رابطه برقرار کرده است. بنابراین سؤالی که مطرح می‌شود این است که چین در سیاست خارجی خود با آمریکا در منطقه خلیج فارس از چه الگوهای پیروی می‌کند؟

چارچوب نظری سیاست خارجی

نظریه نئورئالیسم که مبتنی بر ساختار است، در وهله اول با تعامل واحدها شکل گرفته است، اما پس از شکل گرفتن رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند. ساختار براساس ترتیب اجزا تعریف می‌شود و تغییرات در این ترتیبات می‌تواند به تغییر ساختاری منجر شود و نه تغییر در سطح واحدها. هم ساختار و هم اجزا هر دو مفاهیم مرتبط‌اند، اما با عوامل و کارگزاری‌ها یکی نیستند (Waltz, 1979:80). ساختار رفتار دولت‌ها را محدود می‌کند، سازوکاری که ساختار از طریق آن به رفتارهای خاصی منجر می‌شود، دوجبهی است و از طریق جامعه‌پذیری کنشگران و رقابت میان آنها عمل می‌کند. بنابراین ساختار مستقل از خصوصیات واحدها و تعاملات میان آنها رفتارشان را تعیین می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

به نظر نئورئالیست‌ها، سیاست بین‌الملل چیزی بیش از حاصل جمع خط‌مشی‌های خارجی کشورها و سایر بازیگران در سیستم است و به خصوصیات از ساختار تأکید می‌کند که

چگونگی ارتباط عناصر با همدیگر را مشخص می‌کنند. به نظر والتز ساختار، چگونگی چینش عناصر و اجزا را نشان می‌دهد. وی ساختار را براساس اصول سازمان‌دهنده آن تعریف می‌کند و معتقد است اگر ساختار سلسله‌مراتبی باشد، عملکرد آن بهتر خواهد بود و اگر بدون مدیریت مرکزی باشد، عملکردها مشابه خواهند بود (Walt, 1979:100).

نئورئالیست‌ها بر این باورند که سیاست بین‌الملل از نظامی با ساختاری تعریف‌شده تشکیل یافته است و نظام‌های گوناگون بین‌المللی از لحاظ تعداد قدرت‌های بزرگ آن و توزیع متفاوت قدرت در میان آنها متمایز می‌شوند. به عبارت دیگر، این تمایز از طریق ساختارهای گوناگون بین‌المللی صورت می‌گیرد که طی آن ساختارهای مشروع بین‌المللی قدرت باعث ایجاد انواع گوناگون رفتارهای بین‌المللی (ثبات یا بی‌ثباتی) می‌شوند (قوام، ۱۳۸۳: ۳۶۳).

از آنجا که نئورئالیست‌ها برای سیاست بین‌المللی نوعی استقلال عمل قائل‌اند، یادآور می‌شوند که وقتی سیاست بین‌الملل به صورت یک نظام یا ساختار مجزای دقیقاً تعریف‌شده‌ای درک شود، این وضعیت سرآغازی برای نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل و نقطه عزیمت از واقع‌گرایی سنتی تلقی می‌شود (قوام، ۱۳۸۴: ۸۶).

براساس نظریه نوواقع‌گرایی والتز، عدم تمرکز در ساختار آنارشی دولت‌ها شکل اصلی روابط بین‌الملل است. دولت‌ها با وجود تفاوت‌های فرهنگی، ایدئولوژیکی و...، در همه جنبه‌های اصلی کارکردی شبیه هم دارند. تفاوت عمده میان دولت‌ها به میزان توانایی‌هایشان مربوط می‌شود و ساختار سیستم هنگامی تغییر می‌کند که توزیع توانایی‌ها در سیستم واحدها تغییر کند (Walt, 1979:97).

نوواقع‌گرایی ساختاری از مهم‌ترین نظریه‌های سیستمی است که به توضیح سیاست خارجی دولت‌ها می‌پردازد. براساس این نظریه مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده و حتی تعیین‌کننده سیاست خارجی دولت‌ها عبارت است از ساختار نظام بین‌الملل. مطابق این نظریه ساختارهای تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی تأثیرات گوناگونی بر رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها می‌گذارد (حاج یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۰۰۵).

از دیگر موضوعات این حوزه، مسائل اقتصادی است که مورد توجه واقع‌گرایی جدید قرار گرفت. از نمایندگان واقع‌گرایی ساختاری در حوزه اقتصادی می‌توان به رابرت گیلپین اشاره کرد. گیلپین را نماینده واقع‌گرای ساختاری سیستمیک هژمونیک می‌دانند. گیلپین بر آن است که اقتصاد قلمرو خلق و توزیع ثروت و سیاست قلمرو قدرت است. البته گیلپین تأکید می‌کند که تمایز میان اقتصاد و سیاست صرفاً تمایزی تحلیلی است و در عالم واقع ثروت و قدرت در نهایت به هم پیوسته‌اند. تفاوت اصلی از نظر او میان دستاوردهای مطلق و نسبی است که تأکید

اقتصاد لیبرال بر دستاوردهای مطلق است، اما در سیاست قدرت همیشه امری نسبی است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۲۳).

وی به مفهوم ثبات هژمونیک اشاره می‌کند که براساس این مفهوم یک قدرت برتر لازم است که بتواند نقش اداره امور را در سطح جهانی ایفا کند. ظهور و تحول اقتصاد جهانی مدرن ناشی از ظهور اقتصادهای ملی بزرگی است که به شکل متوالی توانسته‌اند سلطه پیدا کنند. نظام اقتصادی بین‌الملل نمی‌تواند بدون نظام سیاسی وجود داشته باشد و این نظم را قدرت برتر یا هژمون ایجاد می‌کند (همان: ۱۲۵).

به نظر گیلپین مشکل نظام بین‌المللی به‌ویژه در حوزه اقتصادی، سواری رایگان است که نمونه آن ژاپن است که نقشی در ایجاد رژیم‌های بین‌المللی ندارد و هیچ مسئولیتی را هم به‌عهده نمی‌گیرد و از امتیازهای مجانی استفاده می‌کند و این کار افزایش هزینه‌های هژمون و کاهش قدرت آن را در پی دارد. گیلپین استدلال می‌کند که کاهش هژمونی آمریکا احتمالاً در دورهٔ مرکانتالیسم جدید اتفاق بیفتد. شاید بلوک‌های تجاری جدید تابع هژمونی منطقه‌ای آمریکا، آلمان و ژاپن ایجاد شود؛ همچنین در تقابل با آنهایی که از جهانی شدن در اقتصاد جهانی صحبت می‌کنند. گیلپین معتقد است و اصرار دارد که اصول تغییرات در اقتصاد جهانی محصول فرعی فرسایش هژمونی آمریکاست (Griffiths, 1997: 14-15). این نظریه به‌حدی اهمیت دارد که اکنون با روی کار آمدن دولت ترامپ مورد توجه این دولت قرار گرفته است، البته اینکه تا چه حد بتواند از نقش بار و مسئولیت هژمون بکاهد، در آینده مشخص خواهد شد.

اصول محوری نظریهٔ نئورئالیسم

۱. دولت‌ها بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل هستند. ویژگی اصلی ساختار را آنارشی تشکیل می‌دهد و جنگ و نزاع اجتناب‌ناپذیر است و بقای دولت‌ها، قدرت و نظم، مسائل اصلی و کلیدی آنهاست.

۲. دولت‌ها حداقل درصدد بقا و حداکثر درصدد افزایش قدرت نسبی خود هستند.

۳. نئورئالیسم اغلب بر توانایی‌های گوناگون تأکید می‌کند.

۴. نئورئالیسم بر استفاده از زور تأکید نمی‌کند.

۵. نئورئالیست‌ها هم به همکاری و هم به تعارض اعتقاد دارند.

۶. نئورئالیست‌ها در همکاری‌های بین‌المللی به‌جای منافع مطلق بر منافع نسبی تأکید دارند.

(kiosk. Polisci.umn.edu, (25 Oct 2006))

۷. نئورئالیست‌ها به مسائل اقتصادی توجه می‌کنند که در راستای مسائل امنیتی قرار

می‌گیرد.

۸. از لحاظ هستی‌شناختی در دیدگاه نئورئالیسم مسائل قدرت و امنیت بسیار اهمیت دارد.

۹. نئورئالیست‌ها توازن را به‌عنوان یک فرایند می‌بینند (قوام، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

با بیان اصول اساسی نئورئالیسم و با اشاره به توضیحاتی که در مورد این نظریه داده شده است و با بازبینی عوامل مؤثر در سیاست خارجی چین در خلیج فارس در یک دهه گذشته، می‌توان این پژوهش را در قالب این نظریه روابط بین‌الملل ارائه کرد.

با فروپاشی شوروی و تغییر ساختار نظام بین‌الملل از دوقطبی به دوران گذار، آرایش قدرت‌های سیاسی جهت حضور در منطقه خلیج فارس تغییر یافت. از جمله نتایج آن حضور چین به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور در جهان است، به‌طوری‌که شاهد حضور این قدرت در منطقه خلیج فارس هستیم. همچنین چین در پی نفوذ قدرت خود برای برقراری توازن قدرت ابتدا در محیط عملیاتی خود که خلیج فارس را جزء آن تعریف کرده‌اند، است.

عوامل و عناصر سیاست خارجی چین در خلیج فارس بیش از هر نظریه‌ای با مفروضه‌ها و اصول نئورئالیسم انطباق دارد. چینی‌ها مانند نئورئالیست‌ها بر توانایی‌های گوناگون مانند توانایی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی تأکید دارند و حضور آنها در این منطقه هم در راستای افزایش این توانمندی‌هاست. در حوزه سیاسی و امنیتی چینی‌ها همچون نئورئالیست‌ها، مخالف تأکید بر استفاده از زور مطلق‌اند. بر این مبنا چین بر حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران‌های مختلفی که در خلیج فارس شکل گرفته یا در حال شکل‌گیری است، تأکید می‌کند و مانند نئورئالیست‌ها معتقدند دولت‌ها در حداقل باید در صدد بقا (امنیت) و در حداکثر افزایش قدرت نسبی خود باشند، چراکه افزایش بیش‌ازحد قدرت موجب برهم خوردن توازن قدرت می‌شود. در خلیج فارس چین سیاست توازن را دنبال می‌کند و در بحران‌هایی مانند جنگ عراق و بحران هسته‌ای ایران به نقش سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان رژیم‌هایی که توسط خود واحدهای سیاسی شکل گرفته‌اند تأکید می‌کند، ولی در عین حال هنگامی که آمریکا جدا از این سازمان‌ها در پی تصمیم و اقدام یکجانبه است، چین با اندک مخالفتی از یکجانبه‌گرایی آن می‌گذرد.

در حوزه اقتصادی چین همچون نئورئالیست‌ها بر منافع نسبی در همکاری‌های بین‌المللی تأکید دارد و معتقد است که حضور این کشور در حوزه خلیج فارس و توسعه روابط با کشورهای منطقه نباید تعارضی با کشورهای دیگر ایجاد کند و حتی سعی می‌کند با بازیگران دیگر در حوزه اقتصادی در قالب رژیم‌های بین‌المللی همکاری داشته باشد. با وجود این چین امکان به‌وجود آمدن تعارض را هم در این پروسه در نظر دارد.

چین بیشترین تأکید خود را در خلیج فارس بر مسائل اقتصادی گذاشته است. اما مانند نئورئالیست‌ها معتقد است که توسعه و افزایش توان اقتصادی در نهایت در راستای مسائل امنیتی قرار می‌گیرد که در حوزه بقای یک کشور قرار می‌گیرد. به همین سبب چین در یک دهه اخیر به افزایش نسبی قدرت نظامی خود اقدام کرده است. یکی دیگر از دلایلی که انطباق

سیاست خارجی چین را با نظریهٔ نئورئالیسم در حوزهٔ خلیج فارس نشان می‌دهد، این است که چین پس از دههٔ ۱۹۸۰ سیاست خارجی خود را بیشتر در چارچوب ساختار نظام بین‌الملل تعریف کرده و مسائل داخلی خود را در آن دخیل نداده است.

الف) تعامل چین با آمریکا

برای درک روابط بین آمریکا و چین و همچنین دیپلماسی دو کشور در عرصهٔ سیاسی باید وقایع سه‌گانه‌ای که در بیش از سه دهه از آغاز روابط دیپلماتیک بین چین و آمریکا صورت گرفته و چین توانسته تئوری «تهدید چین» نسبت به آمریکا را به گفت‌وگوی استراتژیک بین دو کشور تبدیل کند، بررسی شود:

واقعهٔ اول: پس از تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ روابط بین پکن و واشنگتن قطع شد و دو کشور بیش از دو دهه در وضعیت قرمز به سر می‌بردند. در پی تغییر شرایط بین‌المللی در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ و به‌ویژه قطع رابطه با «برادر بزرگ‌تر» اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۲، چین همزمان با دو بحران داخلی و بین‌المللی روبه‌رو شده بود و آمریکا که در پی ایجاد تفرقه در بلوک کمونیسم بود، با سفر غیرمترقبهٔ ریچارد نیکسون به چین یخ‌های ضخیم در روابط دو کشور ذوب شد. در این سفر اولین بیانیهٔ مشترک دو کشور صادر شد و بنای همکاری‌های متقابل و برقراری روابط دیپلماتیک بین دو کشور گذاشته شد و تا اواخر دههٔ ۸۰ م ادامه داشت.

واقعهٔ دوم: اگر بپذیریم که با سفر نیکسون، روابط چین و آمریکا به حالت عادی بازگشت، باید اذعان کرد که این روابط در اصل فاقد جهت‌گیری‌های راهبردی بود. در پی سفر جیانگ زمین رئیس‌جمهور سابق چین به آمریکا و بازدید متقابل «بیل کلینتون» از چین، شرایط به‌گونه‌ای تغییر یافت که زمینهٔ دستیابی به امضای «همکاری‌های راهبردی سازنده» فراهم شد. این وضعیت تاریخی واقعهٔ دوم روابط بین دو کشور را ایجاد کرد که تا حادثهٔ بمباران سفارت چین در «بلغراد» در بهار ۱۹۹۹ توسط نیروهای آمریکا، بار دیگر به پایین‌ترین سطح خود رسید.

واقعهٔ سوم: واقعهٔ یازدهم سپتامبر بهترین فرصت برای پایه‌ریزی روابط جدید براساس حفظ منافع مشترک با در نظر گرفتن شرایط جدید بین‌المللی و تغییر محیط امنیتی و مبارزه با تروریسم بین‌المللی بود. این حادثه که پیامدها و تغییرات گسترده و اساسی در استراتژی امنیتی کشورهای مختلف از جمله چین و به‌ویژه آمریکا به‌وجود آورد، موجب شد موضع آمریکا نسبت به چین به‌عنوان «رقیب راهبردی» به‌دلیل جواب مثبت چین به نیاز حمایت از آمریکا در جنگ علیه تروریسم جهانی، تغییر یابد و هر دو کشور درک بهتری نسبت به یکدیگر پیدا کنند

و رفتارهای منعطف‌تری نسبت به هم نشان دهند. در چنین شرایطی بود که پکن در مبارزه با تروریسم در زمینه‌های سیاسی، اطلاع‌رسانی، حقوقی و مالی از واشنگتن حمایت کرد و دولت آمریکا نیز به‌طور متقابل و بلافاصله پذیرفت مهم‌ترین چالش امنیتی چین در غرب این کشور (جدایی طلبان گروه ترکستان شرقی) را با قرار دادن نام آن در فهرست گروه‌های تروریستی بین‌المللی، حل کند (سابقی، ۱۳۸۴: ۲۶).

برخی بر این اعتقادند که چین متحد استراتژیک آمریکا محسوب می‌شود و علت آن را ناشی از شرایطی دانست که در روابط اقتصادی و استراتژیک آنان ایجاد شده است. آمریکا اصلی‌ترین سرمایه‌گذار در اقتصاد چین محسوب می‌شود. از سوی دیگر، بازارهای آمریکا از کالاهای چینی انباشته شده است. از دوران ریاست جمهوری کلینتون، آمریکا و چین در سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-پاسفیک موسوم به اپک (APEC) مشارکت خود را آغاز کردند و آن را گسترش دادند. در این دوران آمریکایی‌ها با ورود چین به سازمان تجارت جهانی (WTO) موافقت کردند، هرچند در این میان برخی حوادث مانند بمباران سفارت چین در بلگراد موجب تیرگی روابط بین دو کشور شد، ولی سیاست عمل‌گرایی چینی‌ها به ترمیم سریع روابط آمریکا و چین منجر شد (متقی، ۱۳۸۴: ۱۲).

شراکت استراتژیک مرحله‌ای بالاتر از همکاری است، به‌طوری‌که براساس آن دو کشور می‌بایست در حوزه گسترده‌ای از منافع و اهداف مشترک دست به همکاری در سطوح بالا بزنند و در ضمن نوع این همکاری هم باید بلندمدت باشد و همه ابعاد آن را در برگیرد. این شراکت استراتژیک چین پس از حادثه میدان تیان آن من با آمریکا که فرصت همکاری و تغییر نگرش آمریکا نسبت به چین را در پی داشت، می‌توان به تجاوز عراق به کویت و جنگ خلیج فارس اشاره کرد. چین که به تبعات حادثه تیان آن من، در انزوای سیاسی رفته بود و از لحاظ اقتصادی و سرمایه‌گذاری خارجی پیشرفتی نسبت به سال‌های قبل نداشت، از این فرصت استفاده کرد تا هم اعتماد آمریکا را به‌دست آورد و هم خود را از انزوای سیاسی غربی‌ها و به‌ویژه آمریکا رهایی بخشد.

دیگر عامل، مبادلات نظامی میان آنهاست. از اواسط دهه ۱۹۹۰ مناسبات میان ارتش‌های آمریکا و چین در سطوح مختلف رو به گسترش نهاده است. در نوامبر ۱۹۹۶ با دیدار جیانگ زمین، رئیس‌جمهور چین و کلینتون رئیس‌جمهور آمریکا در مانیل، این مناسبات تحول و توسعه زیادی یافت و موقعیت برای ملاقات مکرر فرماندهان سطوح مختلف ارتش‌های دو کشور و در پی آن تبادل نظرهای وسیعی درباره مسائل نظامی، دفاعی و امنیتی دوجانبه و جهان صورت گرفت (Chen, 2 Oct 2000).

از عوامل دیگر، گسترش مناسبات اقتصادی میان دو کشور در فاصله دهه ساله ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ واردات چین از آمریکا ۱۵ درصد و صادرات این کشور به آمریکا ۲۲ درصد افزایش یافت، ولی پس از آن روابط اقتصادی سیر صعودی به خود گرفت. در سال ۱۹۹۳ مبادلات دو کشور به ۲۷/۶۶ میلیارد دلار، در سال ۱۹۹۴ به ۳۵/۴۳ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۲ این میزان از مبادلات دو کشور بیش از ۹۷ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۳ به بیش از ۱۵۳ میلیارد دلار رسید (امیدوارنیا، ۱۳۸۳: ۹۸). بر مبنای آخرین آمارها حجم تجارت دو کشور در سال ۲۰۱۱م، ۵۰۳ میلیارد دلار بوده است، جالب آنکه در مقطع گشایش سفارتخانه‌های دو کشور در خاک یکدیگر، حجم مبادلات تجاری بین دو کشور فقط ۱۰۰ میلیون دلار بود (Monteary Fund, International) (2012).

نکته مهم دیگر در همکاری‌های اقتصادی دو کشور، انتقال فناوری‌های پیشرفته از آمریکا به چین است. از سال ۱۹۸۵ با برقراری روابط بهتر بین دو کشور با توافقاتی که صورت گرفت، انتقال ۲۷ نوع فناوری در زمینه‌های مختلف از آمریکا به چین مجاز شد و در سال ۱۹۹۲ محدودیت‌های چین در جهت دسترسی این کشور به فناوری‌های بسیار پیشرفته آمریکا تسهیل شد و امروزه با گسترش مناسبات اقتصادی، آمریکا بزرگ‌ترین واردکننده تولیدات ساخت چین است. همچنین آمریکا بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری را در چین انجام داده است (Fengying, 2004:22). براساس آمارهای رسمی دولت چین، آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۰، در ۵۹ هزار پروژه به ارزش ۶۰/۵ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کرده است. در همین زمینه، مقامات چینی مدعی‌اند که با این حجم سرمایه‌گذاری، چین در واقع به سودآورترین کشور برای سرمایه‌گذاران آمریکایی تبدیل شده است. براساس آمارها، به‌ازای هر یک درصد افزایش صادرات آمریکا به آسیا، ۱۰۰ هزار شغل در آمریکا تولید می‌شود. بر همین مبنای سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱، از ناحیه افزایش صادرات آمریکا به چین، ۲/۸ میلیون شغل در آمریکا ایجاد شده است (Beech, 2012: 4). در حوزه مبادلات مالی نیز، چین در سپتامبر ۲۰۱۳ حدود ۱/۲۶ تریلیون دلار از اوراق قرضه آمریکا را خریداری کرده است.

اهمیت بازار چین برای آمریکا هنگامی روشن‌تر می‌شود که توجه داشته باشیم، دولت اواما تلاش دارد تا در چهار سال آینده صادرات آمریکا را دو برابر کند و طبیعی است که چین به‌عنوان بزرگ‌ترین بازار جهان، اهمیتی ویژه برای آمریکا دارد. مازاد تجارت چین از ناحیه تجارت با آمریکا در سال ۲۰۱۱، بالغ بر ۲۹۵ میلیارد دلار بوده است. در این زمینه چین مدعی است اگر آمریکا ممنوعیت صدور فناوری‌های حساس به این کشور را لغو کند، به‌سرعت کسری تجاری آمریکا با چین جبران می‌شود.

علاوه بر این، در سفر اخیر آقای شی جین پینگ معاون رئیس‌جمهور وقت چین به آمریکا (در ۱۳ فوریه ۲۰۱۲) ۷۰ موافقت‌نامه تجاری به ارزش ۴۵ میلیارد دلار میان دو کشور امضا شد. براساس برآوردها این توافقات زمینه را برای ایجاد ۲۳۵ هزار شغل جدید در آمریکا فراهم می‌کند. در این میان، مهم‌ترین توافق دو کشور قرارداد خرید ۲۰۰ فروند هواپیمای بوئینگ به ارزش ۱۹ میلیارد دلار بود که تا سال ۲۰۱۳ به چین تحویل داده شد.

رهبران کنونی چین کاملاً راضی‌اند که روند روابط بین چین و آمریکا گسترش یابد و این هدف با دیدار غیررسمی بوش و هو جین تائو در طول مذاکرات اپک (APEC) در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۴ در سانتیاگو مطرح شد و رهبران دو کشور روابط دو کشور را در طول چهار سال گذشته بررسی کردند و آن را رو به پیشرفت خواندند و مذاکرات در سطح رؤسا و تبادلات در سطوح گوناگون و همکاری در حوزه‌های اقتصادی و تجارت، مبارزه با تروریسم، بازسازی عراق، اجرای قانون برای توسعه ثبات و صلح و مبادله نظامی بین چین و آمریکا افزایش یافت.

نشانه‌های گوناگون گرمی مناسبات دو کشور در چند سال اخیر نیز به چشم می‌خورد:

۱. تماس بین مقامات دو کشور در سال‌های اخیر گسترده، فشرده و بی‌وقفه بوده است به طوری که از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد جرج بوش شش بار با جیانگ زمین و هو جین تائو رؤسای جمهوری این کشور دیدار و گفت‌وگو داشته‌اند.

۲. چین و آمریکا همکاری‌های دوجانبه خود را در مبارزه با تروریسم و مقابله با انتشار جنگ‌افزارهای هسته‌ای به‌طور چشمگیری گسترش دادند و مبارزه با تروریسم را مسئله‌ای راهبردی و بلندمدت تلقی می‌کنند و چارچوب ویژه‌ای با تأسیس دفتر پلیس فدرال آمریکا (اف.بی.آی) در پکن و مبادله اطلاعات برای همکاری در این زمینه ایجاد کرده‌اند.

۳. ایفای نقش فعال از سوی چین برای مقابله با چالش‌هایی است که برنامه‌های سلاح‌های هسته‌ای کره شمالی پدید آورده است.

۴. در مورد تایوان هم که حساس‌ترین و پیچیده‌ترین موضوع در مناسبات دوجانبه آمریکا و چین محسوب می‌شود، دو طرف به تفاهم رسیدند. پیام بوش در مخالفت با اظهارات و اقدامات رهبر تایوان مبنی بر اینکه وی می‌خواهد به‌طور یکجانبه وضع موجود را تغییر دهد، نشان داد که آمریکا در مجموع موضع اولیه خود در حمایت از چن شویی بین رئیس‌جمهوری تایوان تجدید نظر به عمل آورده و بر اهمیت راهبردی چین تأکید می‌ورزد که موجب ایجاد ثبات در مناسبات پکن - واشنگتن شد (www.Tisri.org).

در زیر به چند نمونه از همکاری‌های چین با آمریکا در منطقه خلیج فارس می‌پردازیم:

ب) تعامل چین با آمریکا در جنگ خلیج فارس

چین پس از تجاوز عراق به کویت در ۲ آگوست ۱۹۹۰ و اشغال آن، مخالفت خود را با این تجاوز اعلام و اظهار کرد که عراق باید بلافاصله و بدون قید و شرط نیروهای خود را از کویت بیرون ببرد و به حاکمیت و استقلال و تمامیت ارضی کویت احترام بگذارد، با این حال در آن زمان چین با اصل درگیری نظامی به وسیله قدرت‌های بزرگ مخالفت کرد و از موضع کشورهای عرب برای پایان دادن آن حمایت به عمل آورد (Emadi, 1997:60).

چین از تمام قطعنامه‌ها برای حل و فصل صلح‌آمیز اختلاف در طول بحران خلیج فارس حمایت کرد که بیشتر از طرف کشورهای عرب صورت گرفته بود که چین قادر می‌شد تا در موضع طبیعی خود باقی بماند و منافع اقتصادی خود را در قبال دو طرف اختلاف تأمین کند. چین از یازده قطعنامه اول شورای امنیت که مربوط به تهاجم عراق به کویت بود، حمایت کرد که شامل قطعنامه ۶۶۱ که تحریم‌های اقتصادی را بر عراق تحمیل کرد می‌شد. این اقدام چین موجب نزدیکی چین به آمریکا پس از حادثه تیان آن من شد. تخمین زده می‌شود که در جریان بحران خلیج فارس چین بین ۲ تا ۴ میلیارد دلار متحمل ضرر و زیان شده است.

چین همچنین از قطعنامه ۶۶۵ که اجازه می‌داد از زور برای حفظ تحریم اقتصادی استفاده شود و قطعنامه ۶۷۸ شورای امنیت که اجازه استفاده از زور برای اخراج نیروهای عراق از کویت را می‌داد، رأی ممتنع داد و با این اقدام، نشان داد که می‌تواند جایگاه خود را در جهان بهبود بخشد و وزیر خارجه چین گفته بود که کشورش از تصمیمی که بر مبنای اجماع بین‌المللی باشد حمایت خواهد کرد تا بدین وسیله صلح و ثبات منطقه توسعه یابد و به تبع آن محیط خارجی قابل قبولی برای توسعه اقتصادی شکل گیرد. پس از شناسایی کویت توسط عراق در نوامبر ۱۹۹۴، چین به همراه فرانسه و روسیه، با سیاست آمریکا مبنی بر ادامه تحریم مخالفت کرد، هر چند عراق قطعنامه شورای امنیت را پذیرفته بود (Rynhold, 1996:103-104).

از سال ۱۹۹۴ به بعد تا سقوط صدام نیز چین اصرار می‌کرد که تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق پایان یابد، چراکه چین از فروش سلاح و سایر خدمات و همچنین کسب مقادیر زیاد نفت از عراق محروم مانده و منافع زیادی را از دست داده بود. چین اصرار داشت که با پذیرش قطعنامه‌های سازمان ملل توسط عراق این مسیر هموار شود (Rubin, 1999: 34).

چین با عملکرد خود نظر مثبت آمریکا را جلب کرد. در این زمینه پکن به هر ۱۰ قطعنامه‌ای که از سوی سازمان ملل و با حمایت کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا در مورد تحریم‌های اقتصادی، نظامی، و سیاسی علیه عراق اعمال شد، رأی مثبت داد و به قطعنامه ۶۷۸ هم که بر استفاده از زور برای خروج عراق از کویت تأکید داشت، رأی ممتنع داد

(Rosemary, 1994:245).

ج) تعامل چین با آمریکا در پرونده هسته‌ای ایران

اگرچه روابط صلح‌آمیز هسته‌ای بین ایران و چین به اوایل دهه ۱۹۹۰ برمی‌گردد و این امر همواره موجب نگرانی سران کاخ سفید شده است، حمایت دولت چین برای دستیابی ایران به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای توانسته بستر هرچه بیشتر نگاه نوین ایران به شرق از جمله چین را فراهم سازد. افزایش فشارهای ایالات متحده با تمرکز بر حقوق بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی مانند ان. پی. تی و تعلل‌های زیاد در روابط اروپا و ایران و ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت از سوی دیگر موجب شده است تا دو کشور بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شوند (<http://bashgah.net>).

چین از ابتدای طرح مسئله هسته‌ای ایران همواره در نشست‌های آژانس به‌طور منطقی موضع بی‌طرفی را اتخاذ کرد، ولی خواستار حل موضوع از مجرای مذاکره تنها در چارچوب آژانس شد. در واقع تأکید چین بر حل مسئله هسته‌ای، آن هم در چارچوب آژانس به معنای مخالفت چین با ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده است. زیرا از دید پکن موضوع هسته‌ای ایران کاملاً یک بحث فنی است و از این رو نباید به آن رنگ سیاسی داده شود. با توجه به اینکه چین درک مناسبی از فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران دارد و تهران را شریک مورد اعتماد خود قلمداد می‌کند، می‌توان گفت که چین قادر است به‌طور جدی در این عرصه ایفای نقش کند. رایزنی‌های چین با مقام‌های آمریکایی و در مورد مسئله هسته‌ای ایران بیانگر علاقه‌مندی پکن برای حضور جدی‌تر در حل این مسئله است (محمدی غفاری، ۱۳۸۴: ۱).

چین از آغاز هرچند به قطعنامه‌های مختلف آژانس و شورای امنیت رأی داده، نباید نادیده گرفت که تعدیل پیش‌نویس قطعنامه‌های سخت به قطعنامه‌های ملایم که از طرف کشورهای اروپایی و آمریکا تهیه شده و به رأی گذاشته شده است، محصول فرایند مذاکرات قدرت‌های بزرگ هسته‌ای و از جمله چین بوده است. مقاومت و چانه‌زنی چین و روسیه و اصرار آنها بر حل و فصل صلح‌آمیز موضوع هسته‌ای ایران با تأکید بر ادامه مذاکرات موجب شده قطعنامه‌های پیشنهادی از طرف اروپا و آمریکا پس از تغییرات لازم با تأخیر زیاد به تصویب برسد. از طرف دیگر نقش چین در همکاری ایران با آژانس و کشورهای اروپایی برای رفع نگرانی‌ها بی‌تأثیر نبوده است. پس از برجام و توافق هسته‌ای چین همیشه ایران را تشویق می‌کند که به‌طور مداوم برای رفع ابهامات با آژانس همکاری داشته باشد و ابهامات از طریق گفت‌وگو حل و فصل شود.

چین فعالیت خود را در موضوع هسته‌ای ایران پس از ۱۰ ژانویه ۲۰۰۶ شدت داد. زمانی که ایران پلمپ‌های آژانس را در نطنز باز کرد و فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم را در مقیاس

کوچک شروع کرد که این اقدام ایران واکنش تند و صریح بین‌المللی را در پی داشت و موجب توقف مذاکرات بین ایران و سه کشور اروپایی شد. اما واکنش چین بسیار سنجیده بود و اگرچه نگرانی خود را از بحران هسته‌ای ایران اعلام داشت، پکن طرفین را به شروع مجدد مذاکرات فرا خواند. سخنگوی وزارت خارجه چین در ۱۲ ژانویه در کنفرانس خبری اظهار امیدواری کرد که طرفین با تقویت اعتماد متقابل دوباره مذاکرات را شروع کنند. ضمن اینکه پکن نشان داد که مخالف استفاده از تحریم‌ها علیه ایران است و تأکید کرد که موضوع باید در چارچوب آژانس از طریق مذاکره حل و فصل شود (Yuan, 2006: 1-2).

از طرفی از آنجا که دیپلماسی چین در خلیج فارس بر مبنای تحریک و مخالفت جدی با قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا نیست، چینی‌ها به این موضوع واقف بودند که پرونده هسته‌ای ایران نباید موجب رویارویی یا تیره شدن روابط با آمریکا شود. همچنین آمریکا هم به دلیل درک جایگاه و برحسب مقتضیات سعی نکرد موضع چین را در موضوع هسته‌ای ایران به‌صورت ناگهانی تغییر دهد، بلکه سیاست آمریکا بر این بود که به مرور زمان و با اقناع چین موضع چین مرحله به مرحله تغییر یابد. تصویب قطعنامه‌های مختلف و اعمال فشار بر ایران هم تأییدی بر این سیاست است. چین پیش از تهیه قطعنامه‌های جدید علیه ایران بارها اعلام می‌کند که با اعمال زور و فشار بر ایران مخالف است، ولی در عمل مشاهده می‌شد که با اصل تحریم‌ها مخالف نبوده بلکه در حوزه تحریم‌ها بیشتر مقاومت می‌کند تا شاید بتواند تا حدودی سیاست اعلامی خود را نشان داد. از طرفی چین منافع بسیار زیادی در ایران دارد. با توجه به قراردادهای کلان نفتی و صنایع شرکت‌های چین با ایران، همچنین سرمایه‌گذاری چین در امور حمل و نقل، ریل، فرودگاه، سیمان و ...، چین راضی نیست این بازارها را از دست بدهد. بنابراین سعی می‌کند با حمایت از ایران اولاً جایگاه خود را در بازار اقتصادی ایران و ارتقای آن تثبیت کند و ثانیاً به‌عنوان یک قدرت بزرگ نشان دهد که می‌تواند در بحران‌های بین‌المللی نقش فعالی ایفا کند (Soto, 2006: 2).

موضع ثابت چین در برنامه هسته‌ای ایران این است که «این موضوع باید به‌صورت صلح‌آمیز و بدون اعمال زور حل و فصل شود». زمانی که شورای امنیت در جولای ۲۰۰۶ با بی‌میلی روسیه و چین پس از مذاکرات طولانی، قطعنامه ۱۶۶۹ را تصویب و ابراز کرد که در صورت عدم توقف تمام فعالیت‌های غنی‌سازی ایران، شورای امنیت تحریم‌هایی را براساس اصل ۴۱ منشور سازمان ملل علیه ایران وضع خواهد کرد، بعضی‌ها معتقد بودند که چین به دلیل روابط نزدیک با ایران و به‌عنوان حامی آن، بی‌تردید به حداقل تحریم‌ها رضایت خواهد داد، چراکه تحریم‌های گسترده می‌تواند منافع هر دو کشور را در ایران تحت تأثیر قرار دهد (www.heritage.org).

با وجود تلاش چین در شورای امنیت برای حل بحران هسته‌ای ایران، آمریکا بارها چین را متهم کرده که این کشور فناوری سلاح‌های غیرمتمعارف و به‌ویژه سلاح‌های هسته‌ای را به ایران فروخته است. در سال ۲۰۰۳ آمریکا اعلام کرد که تعاملاتی بین ایران و چین صورت گرفته که آژانس از آن خبر نداشته است، هرچند دو کشور ایران و چین به‌شدت این امر را تکذیب و اعلام کردند که کلیه همکاری‌های هسته‌ای بین دو کشور زیر نظر آژانس و برای اهداف صلح‌آمیز به کار می‌رود.

دولت ایران در نوامبر ۲۰۰۲، همکاری خود را با آژانس تقویت کرد و این رویکرد ایران با استقبال جامعه جهانی همراه بود. سفر «لی جائوشینگ» وزیر خارجه چین به تهران در آن مقطع می‌توانست نشانه حمایت چین از ایران درباره فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز باشد. وزیر خارجه چین پیش از ترک پکن در گفت‌وگوی تلفنی با همتایان انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی خود از موضع اصولی پکن در حل مناسب مسئله هسته‌ای ایران در چارچوب آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دفاع کرد. همچنین چین از اعلام تعلیق موقت غنی‌سازی اورانیوم در سال ۲۰۰۳ از طرف ایران استقبال کرده و آن را گامی مهم برای حل مسئله هسته‌ای نام برده است که راه را برای انجام گفت‌وگوهای بعدی هموار می‌کند (محمدی غفاری، ۱۳۸۴: ۱).

سیاست خارجی چین در قبال برنامه هسته‌ای ایران همواره از یک مدل خاص که **جان گارور** آن را "بازی دوگانه" می‌نامد، پیروی کرده است. از یک سو این کشور تلاش کرده تا در همراهی با آمریکا ایران را به قواعد بین‌المللی از جمله معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای متعهد سازد و فعالیت‌های هسته‌ای آن را در مسیری متناسب با هنجارهای پذیرفته شده قرار دهد. عقب‌نشینی پکن از همکاری هسته‌ای با ایران در سال ۱۹۹۷ تحت فشار ایالات متحده، رأی این کشور به تهدید بودن برنامه هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در سال ۲۰۰۶، رأی مثبت به مجموعه‌ای از قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران که تحریم‌هایی را به ایران تحمیل کرد، از جمله این همراهی‌ها با آمریکا در پرونده هسته‌ای ایران بوده است (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۶۶).

از طرف دیگر، مشارکت فعالانه در پروژه‌های انرژی ایران به‌ویژه پس از استتکاف غرب و ژاپن از سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها، تعریف پرونده هسته‌ای ایران به عنوان چالش آمریکا با ایران و نه جامعه بین‌المللی با ایران و تبدیل شدن این کشور به دومین عرضه‌کننده تسلیحات به ایران در فاصله زمانی ۲۰۰۹-۲۰۰۲ براساس گزارش مؤسسه سیپری شواهدی از رویکرد عمل‌گرایانه چین و حمایت آن از ایران در برخی مقاطع است (همان: ۲۶۷) که این خط‌مشی‌ها در راه پیشبرد منافع چین تلقی می‌شود.

عوامل تأثیرگذار در اتخاذ موضع مشخص چین نسبت به بحران هسته‌ای ایران عبارت‌اند:

۱. رشد و توسعه روابط ایران و چین: چین در سال‌های اخیر روابط نزدیک اقتصادی به‌ویژه در حوزه توسعه انرژی با ایران داشته است و دو کشور قراردادهای کلان نفتی و گازی را امضا کرده‌اند. علاوه بر این چین و ایران در حوزه‌های دیگر مثل حمل‌ونقل، فرودگاه، راه‌آهن، مترو و... با یکدیگر همکاری نزدیک دارند.
- همچنین دیدارهای منظم دو کشور در سطح بالا، دیدار رئیس‌جمهور ایران از چین در جولای ۲۰۰۰ و دیدار رئیس‌جمهور چین از ایران در آوریل ۲۰۰۲ و عضویت ناظر ایران در سازمان شانگهای در جولای ۲۰۰۵، موجب افزایش همکاری‌های سیاسی طرفین شده است.
۲. مخالفت اعلانی پکن در استفاده از تحریم‌های اقتصادی و همچنین مداخله در امور داخلی کشورها.
۳. سومین عامل، چگونگی رفتار چین در مورد تحریم‌ها، به دامنه و شکل تحریم‌ها بستگی خواهد داشت.
۴. عامل چهارم چگونگی واکنش روسیه در این موضوع است، البته پکن و مسکو هر دو اصرار دارند بحران هسته‌ای ایران از طریق روش‌های دیپلماتیک حل‌وفصل شود.
۵. عامل پنجم که از مهم‌ترین عوامل در اتخاذ موضع چین است، ملاحظات روابط چین با آمریکا است. پکن سرانجام (۲۰۰۷) توانست جلوی بحران هسته‌ای کره شمالی را بگیرد که این عامل به تقویت روابط پکن-واشنگتن منجر شد. اهمیت نفت ایران نمی‌تواند چین را از آمریکا دور کند؛ جایی که مبالغ زیادی سرمایه‌گذاری، تجارت و مبادلات تکنولوژیکی بین آن دو وجود دارد. پکن همچنین به همکاری واشنگتن در مهار عناصر استقلال‌طلب در تایوان نیاز دارد (Yuan, 2006: 2-3).
- عوامل مذکور نشان می‌دهد که چین در تعیین موضع قطعی با مشکل مواجه خواهد بود، از این رو بهترین راه در موضع بی‌طرفی و حمایت از حل‌وفصل مسالمت‌آمیز بحران از طریق مذاکره و گفت‌وگوست.
- با گذشت نزدیک به دو دهه از مطرح شدن موضوع هسته‌ای ایران عملکرد چین بیشتر نشان از همراهی با مواضع آمریکا داشته است. البته هنگام برگزاری گفت‌وگوهای هسته‌ای در زمان دولت روحانی تا حصول برجام این کشور سعی در حفظ و تلاش برای ترغیب طرفین برای ادامه گفت‌وگوها تا رسیدن به برجام داشت. بعضی افراد تصور می‌کنند که ایران توانسته یا می‌تواند بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده شکاف ایجاد کند. این برداشت ساده‌انگارانه و ناشی از ناآشنایی با ماهیت پیچیده مناسبات اروپا و آمریکا است. اشتباه بدتر، اعتقاد به توانایی ایران در ایجاد شکاف میان روسیه و چین در یک طرف و غرب از طرف دیگر است. برای اجتناب از افتادن در دام این گونه تحلیل‌های غلط باید دقت داشته باشیم که محاسبات

قدرت‌های بزرگ در روابط با یکدیگر مشروط به سلسله و زنجیره‌ای از ملاحظات ژئوپلیتیک با جنبه‌های اقتصادی (ابعاد ژئواکونومیک در مقیاس کروی) و نظامی (ابعاد ژئواستراتژیک در مقیاس کروی) است و تنها در ذیل آن است که نگرش قدرت‌های بزرگ به بحران‌های مختلف شکل می‌گیرد. این قدرت‌های بزرگ حتی پیش از آنکه وارد بحران هسته‌ای شوند، اختلاف‌های عمیقی با هم در شیوه اداره مشترکات جهانی، نحوه دیپلماسی بین‌المللی و شیوه‌های استفاده از زور در حل اختلاف‌ها داشتند. هر کسی که در ایران درباره سیاست خارجی فکر می‌کند یا تصمیم می‌گیرد، باید این پس‌زمینه را در ذهن داشته باشد که ما در جهان در حال گذار زندگی می‌کنیم. بخشی از این گذار جهانی به بازتوزیع قدرت در هرم ژئوپلیتیک جهانی مربوط می‌شود، یعنی ظهور قدرت‌های جدید. در نتیجه این گذار ناتمامی که در آن زندگی می‌کنیم، عدم قطعیت‌های متعددی هم ظهور کرده‌اند. در شرایط عدم قطعیت‌ها که یکی از مهم‌ترین آنها عدم قطعیت در الگوهای دوستی و دشمنی است، ایالات متحده آمریکا نمی‌داند چین را باید دشمن، دوست یا رقیب استراتژیک تلقی کند. چنین نگاهی درباره جمهوری اسلامی ایران و روسیه هم وجود دارد. در مقابل مباحث پرحرارتی در جوامع سیاسی ایران، روسیه و چین جریان دارد که آیا باید ایالات متحده را دوست، رقیب یا دشمن خود بدانند یا نه. از این منظر، ما در عرصه بین‌المللی شکافی ایجاد نکرده‌ایم، بلکه سرنوشت بحران هسته‌ای با کمک برجام، مصداقی بود برای اختلاف‌نظر ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ که در نهایت با کمک توافق چندجانبه به پایان خود رسید (www.irna.ir). در هر دوره پیش از توافق هسته‌ای و پس از آن چین کاسبان این دو دوره قبل از تحریم و بعد از توافق هسته‌ای بوده و خواهد بود که نشان از پیروی چین از منافع ملی خود داشته است.

د) تعامل چین با آمریکا در حمله آمریکا به عراق (مارس ۲۰۰۳)

براساس آنچه گفتیم آشکار شد که نفوذ دیپلماتیک، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چین بر آمریکا بسیار کمتر از نفوذ آمریکا بر چین است. بنابراین کاملاً طبیعی است که در روابط این دو کشور، آمریکا نقشی تهاجمی و چین نقشی تدافعی بیابد. درحالی‌که چین بر نقش سازمان‌های بین‌المللی برای حل اختلاف‌ها تأکید دارد، آمریکا درصدد تغییر نظام بین‌الملل و نفی کنوانسیون‌های بین‌المللی (مثل پیمان کیوتو و پیمان ABM) و تکیه بر هنجارهای خودساخته بین‌المللی (مثل اقدام پیشگیرانه و...) است. با این حال چینی‌ها به‌عنوان یک قدرت نوظهور و شاید رقیب آمریکا همان‌طور که در جنگ دوم خلیج فارس محتاطانه عمل کرد، با درک شرایط موجود و الزام برای همکاری با آمریکا به سبب منافع عمل‌گرایانه خود، در برخورد با نیت و اهداف آمریکا رفتار احتیاط‌آمیز از خود نشان می‌دهد و بیشتر رفتارهای آنها

در قبال آمریکا حالت اعلامی دارد نه رسمی. رفتار چین در برابر حمله آمریکا به عراق علی‌رغم مخالفت ظاهری آن و نیز رفتار تجارت‌مآبانه آن با ایران و آمریکا مؤید این نکته است (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۱۸۹).

در خصوص مواضع رسمی دولت چین همان‌گونه که "روزنامه مردم"، ارگان رسمی حزب کمونیست چین اعلام کرد، سیاست چین در این خصوص به‌طور خلاصه شامل یک اصل و دو پیشنهاد و سه درخواست بود. یک اصل مبنی بر: حل مسالمت‌آمیز مسئله عراق از طریق مشورت و گفت‌وگو و عدم تهدید و به‌کارگیری زور، دو پیشنهاد مبنی بر: حمایت از این موضوع که مسئله عراق از طریق شورای امنیت حل شود تا بدین طریق جایگاه شورای امنیت حفظ شود؛ و حمایت از این مسئله که گروه بازرسان خلع سلاح آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باید فرصت بیشتری برای جست‌وجو داشته باشند؛ و سه درخواست مبنی بر اینکه کشورهای مرتبط با بحران از حق حاکمیت و تمامیت ارضی عراق دفاع کنند و به آن احترام بگذارند؛ عراق قطعنامه‌های سازمان ملل در خصوص نابودی سلاح‌های کشتار جمعی را اجرا کند؛ و گروه بازرسان و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، بازرسی (ابزار و توان) خود را تقویت کرده و به‌طور عادلانه گزارش خود را ارائه کنند (دارابی، ۱۳۸۲: ۴۵).

در کنار این موضع اعلامی می‌توان به بررسی عملکرد دولت چین در قبال بحران عراق هم اشاره کرد. چین در خلال تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ که می‌توان آن را علیه عراق و در جهت اهداف آمریکا ارزیابی کرد، به این قطعنامه رأی مثبت داد که این اقدام به‌گونه‌ای دیگر شبیه موضع این کشور در جریان جنگ دوم خلیج فارس و اشغال کویت توسط عراق بود.

در بحران اخیر حتی برخلاف روسیه و فرانسه، چین موضع سرسختانه‌ای علیه آمریکا نگرفت و تنها به اعلام عدم ضرورت تصویب قطعنامه جدید اکتفا کرد و انتظار می‌رفت در صورت رأی‌گیری برای قطعنامه جدید، پکن رأی ممتنع دهد. با این حال برخی اخبار حکایت از آن داشتند که چین پیش از بالا گرفتن بحران عراق این اطمینان را به آمریکا داده بود که در صورت طرح موضوع در شورای امنیت برای واشنگتن از سوی پکن مشکلی ایجاد نخواهد شد (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

چین با این اقدام خود توانست تلقی سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان آمریکا از چین به‌عنوان یک تهدید بالقوه علیه آمریکا را کم‌رنگ کند و با کسب وجهه نزد آمریکاییان، واشنگتن را بر آن داشت تا جنبش استقلال‌طلب ترکستان شرقی را به‌عنوان یک گروه تروریستی شناسایی کند. با وجود این چین مخالف یکجانبه‌گرایی آمریکا در جهان و به‌ویژه در بحران عراق بود (دارابی، ۱۳۸۲: ۴۶).

ملاحظه می‌شود که جهت‌گیری چین در خلیج فارس و نیز نسبت به سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس بسیار محتاطانه بوده است و برعکس جهت‌گیری‌های بسیار متفاوت آلمان و فرانسه، تابعی از ملاحظات منافع ملی، همکاری با غرب و تأمین انرژی برای اقتصاد نوظهور خود است. این موارد سبب شده که چین موازنه‌ای نسبت به سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس و نیز همکاری با کشورهای منطقه که از نظر آمریکا یاغی و محور شرارت تلقی می‌شوند، به‌وجود آورد. این موازنه‌بخشی و احتیاط سیاست چین ناشی از منافع متعدد آن در خلیج فارس است (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۲۱۲).

تحلیل‌گران چینی پس از حمله آمریکا به عراق بدون مجوز شورای امنیت در نتیجه‌گیری‌ها و آینده‌نگری‌های خود بر این نظر بودند که در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده ممکن است آمریکا بتواند سیاست یکجانبه‌گرایی خود را با قدرت نظامی و با تهدید به کاربرد «حمله پیشگیرانه» ادامه دهد، اما بررسی‌ها نشان می‌دهد اولاً اقتصاد این کشور از دهه ۱۹۹۰ به بعد رو به ضعف نهاده، ثانیاً کشورهای در حال توسعه به اهمیت جایگاه علوم و فنون در تقویت بنیه اقتصادی وداعی توجه بیشتری یافته‌اند. ترکیب این عوامل با بهبود تدریجی وضع اقتصادی روسیه، ادامه اقتدار چین و ازدیاد نارضایتی بین متحدان غربی از سیاست‌های یکجانبه‌گرایی آمریکا، می‌تواند به پدیداری نظام چندقطبی و عادلانه کمک کند (امیدوارنیا، ۱۳۸۳: ۱۰).

چین با موضع محتاطانه پس از جنگ هم در عرصه بازسازی و توافقات بین‌المللی درباره عراق فعال بوده و در کنفرانس‌های بین‌المللی از بازسازی عراق حمایت کرده و خود را متعهد به قراردادهای بین‌المللی با عراق می‌داند.

با توجه به توضیحات مذکور مشخص می‌شود که چین چه در زمان جنگ و چه پس از آن و بازسازی عراق نقش سنجیده‌ای را دنبال کرده و ضمن جلب نظر قدرت‌های منطقه‌ای اعتماد کشورهای بزرگ به‌ویژه آمریکا را در نظر داشته است.

از آغاز حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳، چین سیاست دوجبه‌ی را نسبت به عراق دنبال کرد تا ضمن حفظ منافع خود از برانگیختن آمریکا نسبت به خود هم خودداری کند. از یک طرف در طول این دوره، با ابراز سیاست نگرانی خود درباره نفت و ساختار قراردادها، تمایل دارد با استفاده از بحران عراق نفوذش را در خلیج فارس افزایش دهد و از طرف دیگر، مراقب است تا از رویارویی با آمریکا خودداری کند که این نوع ملاحظات واقع‌گرایانه توجه چین را هم به منافع منطقه‌ای و هم منافع جهانی نشان می‌دهد.

در سیاست اول چین سعی کرد ضمن مخالفت با حمله آمریکا به عراق بر نقش سازمان ملل تأکید ورزد و به‌عنوان عضو دائم شورای امنیت از این فرصت استفاده کند و نسبت به گذشته بر نفوذ خود در منطقه بیفزاید. از اوایل ۲۰۰۳ وزیر خارجه چین چهار بار به مرکز

سازمان ملل رفت تا بر حل و فصل سیاسی مشکل عراق اصرار کند و حتی پیشنهادهایی را هم در این مورد ارائه داد، ولی آمریکا نپذیرفت.

در سیاست دوم، چین بر آن بود تا از رویارویی با آمریکا خودداری کند و با پایان جنگ سرد و تغییر وضعیت قدرت، امیدوار بود مقدمات این سیاست در همراهی و حداقل عدم رویارویی مستقیم با قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا باشد، بنابراین چین با وجود مخالفت با حمله آمریکا به عراق سعی نکرد بلوک ضدآمریکایی تشکیل دهد، حتی برخلاف کشورهای روسیه، فرانسه و آلمان موضعی بسیار محتاطانه در پیش گرفت تا بتواند در منطقه خلیج فارس به نفوذش ادامه دهد (www.uofaweb.ualberta.ca).

این گونه رفتار چین و انفعال آن نشانه‌هایی از همگرایی بین چین و آمریکا در زمینه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی در این منطقه بود. در زمینه مبارزه عراق با گروه‌های تروریستی نیز چین همیشه از حمایت لفظی از عراق در مبارزه با گروه تروریستی داعش سخن گفته و بیان کرده است که از اقدامات دولت عراق در مبارزه با تروریست‌ها و پس گرفتن اراضی اشغالی از آنها پشتیبانی می‌کند. این امر نشان از عدم دخالت و ورود به نقاطی دارد که احتمال تقابل با آمریکا را در پی داشته است. این در حالی است که روسیه به صورت مستقیم با داعش به این مبارزه وارد شده است. در این زمینه نیز محتاطانه بودن سیاست چین در خلیج فارس اصلی‌ترین رکن سیاست خارجی چین در این منطقه را نشان می‌دهد.

نتیجه

چین ضمن توسعه همکاری‌های سیاسی با همه کشورهای منطقه، سعی می‌کند با کشورهای غربی به ویژه آمریکا در تقابل نباشد و در مسائل امنیتی منطقه همیشه موضع محتاطانه اتخاذ می‌کند. چین در سیاست خارجی خود توسعه همکاری‌های سیاسی - امنیتی را در قالب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای دنبال می‌کند، هرچند همکاری‌های دوجانبه را در راستای تقویت آنها گسترش داده است. چینی‌ها در حل و فصل بحران‌های منطقه بیشتر بر نقش سازمان ملل متحد تأکید کرده و سعی می‌کنند فعالیت‌های خود را از مجاری بین‌المللی ادامه دهند. چین برای مبارزه با تروریسم، منع سلاح‌های کشتار جمعی و منع توسعه سلاح‌های هسته‌ای که همه به نوعی در این منطقه بحران‌زا شده است، بر تلاش همه کشورهای همراه با نقش سازمان ملل اصرار دارد. با وجود این هرگز سعی نمی‌کند در این حوزه با قدرت‌های غرب رودررو شود.

از طرفی در دکترین سیاست خارجی چین توسعه همکاری‌های سیاسی در همه مناطق جهان در نظر گرفته شده و چین بر مبنای اصول پنجگانه سیاست خارجی خود همیشه خواهان

صلح و ثبات و حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی تمام کشورهاست. در فرایند بحران‌های سیاسی خلیج فارس همیشه بر حل و فصل مسالمت‌آمیز از طریق مذاکره تأکید کرده و معتقد است که در مذاکرات باید بر حقوق طرف مقابل احترام گذاشت، بنابراین در مسائل سیاسی - امنیتی منطقه، و به‌عنوان نماینده کشورهای غیرمتعهد در سازمان ملل مطرح است و توسعه نفوذ سیاسی خود را در حمایت از آنها می‌داند. بنابراین عامل سیاسی - امنیتی نیز از جمله عوامل شکل‌دهنده سیاست خارجی چین در خلیج فارس است.

پیش‌بینی می‌شود چین روند سیاسی معتدلی همراه با تعامل با همه بازیگران منطقه خلیج فارس را ادامه دهد و از دشمن‌تراشی به‌ویژه در بین قدرت‌های بزرگ اجتناب ورزد. هرچند مشی سیاسی چین در خلیج فارس از سوی برخی منتقدان به‌عنوان سیاستی منفعت‌طلبانه تعبیر شده است و انتظار دارند این کشور با توجه به ظرفیت‌های بالای خود نقش مسئولانه‌تری در قبال کشورهای در حال توسعه منطقه ایفا کند. لیکن چین سیاست‌های خود را در چارچوب دستیابی هرچه بیشتر و بهتر به منافع ملی تنظیم می‌کند. به این ترتیب نقش کمرنگ چین در مباحث مربوط به مداخله آمریکا در عراق و رأی مثبت آن کشور به قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران نشان می‌دهد که این کشور در پی مقابله آشکار با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به‌ویژه آمریکا نیست. افزایش تنش میان آمریکا و چین در دولت جدید آمریکا با روی کار آمدن ترامپ و اظهار نظرهای وی که بارها از سیاست‌های چین انتقاد کرده و حتی این کشور را دشمن آمریکا معرفی کرده است و گفت‌وگوی تلفنی ترامپ با رئیس‌جمهور تایوان که با واکنش منفی و مخالفت شدید پکن روبه‌رو شده است، شاید شروع اختلاف‌های آمریکا و چین باشد، ولی این اختلاف‌ها احتمالاً در هر منطقه‌ای که باشد، در منطقه خلیج فارس حداقل ممکن است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۴). «امنیت منطقه خلیج فارس: نقش و تعامل قدرت‌های بزرگ با آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، سال دهم، ش ۴۲، ص ۱۸۹.
۲. ابراهیمی، نبی ا.، «همراهی با قدرت قرن جدید».
۳. امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۸۳). «چین و بحران عراق»، همشهری دیپلماتیک، ش هفدهم، ص ۱۰.
۴. حاج یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۱). «نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پسا جنگ سرد»، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم، ش ۴، ص ۱۰۵.
۵. دارابی، محمد (۱۳۸۲). «چین و بحران حمله به عراق»، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، سال هفدهم، ص ۴۵.
۶. سابقی، علی محمد (۱۳۸۴). گسترش گفتگوی استراتژیک، ایران ۳۳۴۱ دیپلماتیک.
۷. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۳). اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.

<<http://bashgah.net/pages-10941.html>>(10 Nov 2007).

۸. ----- (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
۹. متقی، ابراهیم (۱۳۸۴). «ناسیونالیسم چینی و تدارکات متقابل چین و آمریکا»، همشهری دیپلماتیک، ش ۶۰.
۱۰. محمدی غفاری، محمد، «بررسی مناسبات ۲۶ ساله اخیر ایران و چین»، روزنامه ایران ۸۴/۵/۵.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۱۲. یوان پنگ، «روابط آمریکا و چین: دو احتمال یک گزینه»، کتابخانه دیجیتال دید. www.Tisri.org
۱۳. دیاکو، حسینی، «هدف اصلی برجام تأمین امنیت ملی بود / باید نگاه فرایندی به برجام داشته باشیم»، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران. <http://www3.irna.ir/fa/News/82153659>

(ب) خارجی

14. Beech, Hannah (2012). Did America Bond with China's Heir Apparent, Vice President Xi Jinping? , Read more: <http://world.time.com/2012/02/17/did-america-bond-with-chinas-heir-apparent-vice-president-xi-jinping/#ixzz2KaXj4S6N>.
15. Emadi Hafizullah , Chinas Foreign Policy Toward the Middle East ,(Pakistan: Royal Book Company, 1997) ,p 60.
16. Fengying Chen , " Benefits and Balance Remarkable Economic Complementarity Beetwin China and The United States Decides the Witality of Bilateral Relation," Beijing Review , No. 1, (1 Jan 2004):22.
17. Griffiths Martin, Fifty thinkers in International Relation, (London and New York: Routledge 1997), p13.
18. International Monetary Fund (2012). World Economic Outlook Update, p. 2, Readmore: <http://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2012/update/01/pdf/0112.pdf>
19. Jin Liangxiang, "Understanding Bijings Policy on the Iranian Nuclear Issue , "FES Briefing Paper17, December 2006, <<http://library.fes.de/pdf-files/iez/global/50406.pdf>>(6 Nov 2007).
20. Mao Yufeng, "Bijing Two-Pronged Iraq Policy , Jamestown Foundation , "China Brief , Vol .5 , 6 Issue .12 May 2004, <<http://www.uofaweb.ualberta.ca/chinainstitute/nav03.cfm?nav03=44302&nav02=43875&nav01=4392>> (12 Oct 2007).
21. Rosemary Foot , the Practice of Power, (New York: Oxford University, Press 1994), p.245.
22. Rubin Barry," China Middle East Strategy," MERIA: The Middle East Review of International 8 Affairs Jurnal , Vol . 3, No .1 ,(march 1999).
23. Rynhold Jonathan," Chinad Cautious New Pragmatism in the Middle East , " Survival, Vol .38, No . 3 , (Autumn 1996) : .p103-104.
24. Shambugh Daived, "Sino – America Strategic Relation : From Partners to Competitors," Survival , Vol . 45 , No. 1 , (Spring 2000):99.
25. Shin Ji Hye and Tkacik John J," China and the Middle East: a New Patron of Reginonal Instability," 26 Sep 2007, <<http://www.heritage.org/Research/Asiaandthepacific/by1974.cfm>> (24 Oct 2007).
26. Soto Augusto," China and the Iran Crisis," Real Instituto Elcano, Area: aAsia-Pacific/Security&defence-ARI49/2006,1june2006, p2. <http://www.realinstitutoelcano.org/ analisis/988-asp>>(24 Oct2007).
27. "Structural Realism / Neo-realism,"<http://kiosk.Polisci.umn.edu/courses/spring2001/3835/38352_7-01.Pdf> (25 Oct 2006).
28. Waltz Kenneth N, Theory of International politics, (New York: Random House, 1979), 80
29. Williams Chen,"Remarks Delivered the Center for Strategic and International Studies," Washington , DC , (2 Oct 2000).
30. Yuan Jing – Dong, " China and the Iranian Nuclear Crisis , "China Brief , Vol.VI , Issue . 3, (1 Feb 2006), p1-2.